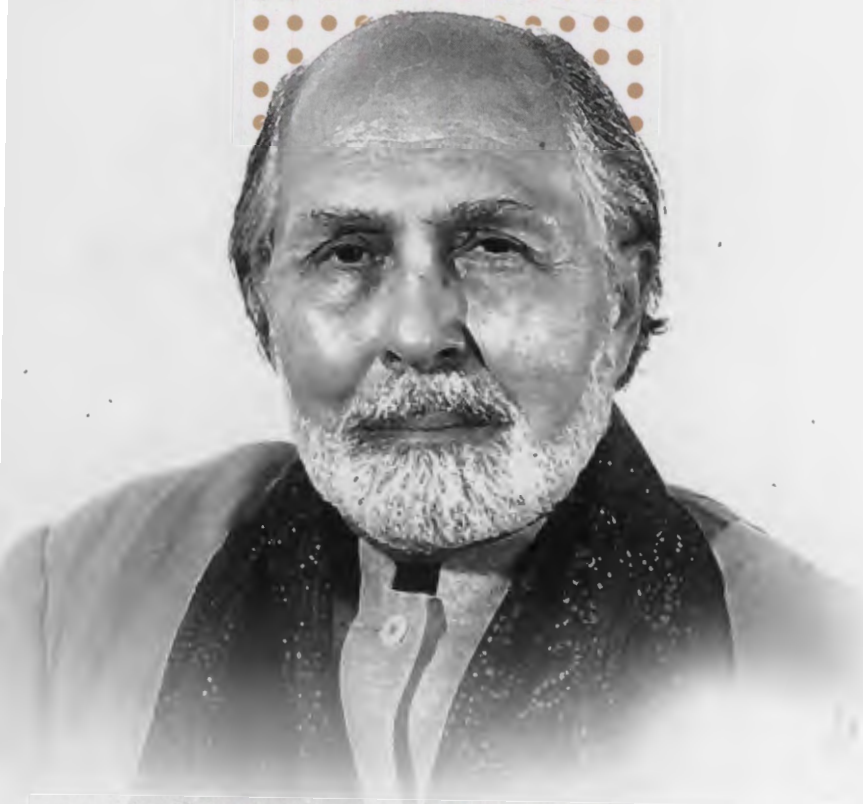




عارفی در غربت غربیه

گفتگوهای با دکتر سید حسین نصر

منوچهر دین پرست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عارفی در غربت غریبه

گفتگوهای با دکتر سید حسین نصر

منوچهر دین پرست



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۴۰۰

- سرشناسه: دین پرست، منوچهر، ۱۳۵۴ -
عنوان و نام پدیدآور: عارفی در غربت غریبه: گفتگوهای با دکتر سیدحسین نصر / منوچهر دین پرست
مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۴۰۰
مشخصات ظاهری: ۱۶۰ ص.:
شابک: 978-600-435-126-3
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: نصر، حسین، ۱۳۱۲ - نقد و تفسیر
موضوع: Nasr, seyed Hossein - Criticism and interpretation
موضوع: نصر، حسین، ۱۳۱۲ - مصاحبه‌ها
موضوع: Nasr, Seyyed Hossein - Interviews
موضوع: فلسفه اسلامی
موضوع: Islamic philosophy
موضوع: فیلسوفان ایرانی - سرگذشتنامه
موضوع: Philosophers - Iran
شناسه افزوده: مؤسسه اطلاعات
رده بندی کنگره: BBR ۱۴۸۶
رده بندی دیویی: ۱۸۹/۱
شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۷۳۲۲۸



انتشارات اطلاعات

تهران: خیابان میرداماد، خیابان دکتر مصدق، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱
تلفن: ۲۹۹۹۳۴۵۰۶
فروشگاه مرکزی: بزرگراه حقانی، روبروی ایستگاه مترو، ساختمان روزنامه اطلاعات، تلفن: ۲۹۹۹۳۶۸۶
فروشگاه شماره (۱): خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

عارفی در غربت غریبه

لوحه منوچهر دین پرست

صفحه آرا: زهره حلوانی

حروف نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

چاپ اول: ۱۴۰۰ شمارهگان: ۵۲۵ نسخه

قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۵-۱۲۶-۳ ISBN: 978-600-435-126-3

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. Printed in Iran

فهرست

مقدمه.....	۷
سنجش سخن نصر در معرفت قدسی.....	۹
گفتگوی اول / معنویت مبتنی بر دوستی با خداست.....	۴۳
گفتگوی دوم / جهان سستی ما اخلاقی است.....	۵۱
گفتگوی سوم / انسان سستی، انسان مدرن و بحران محیط زیست.....	۷۱
گفتگوی چهارم / جنگ با خدا به صلح در جهان انسانی نمی انجامد.....	۸۱
گفتگوی پنجم / الهیات غربی در وضع فعلی توانایی ادامه حیات ندارد.....	۹۳
گفتگوی ششم / قانون بین المللی احترام به ادیان و انبیا باید تدوین شود.....	۱۰۵
گفتگوی هفتم / شرق شناسی در تعارض با سنت گرایی.....	۱۱۹
گفتگوی هشتم / تهران شهر هزار حکیم.....	۱۲۷
گفتگوی نهم / دین خدا نیاز به اصلاح ندارد.....	۱۴۱

مقدمه

کشاکش «عقلانیت و معنویت» در طول تاریخ معرفت بشری، فرازونشیب طولانی داشته است. با پیدایش ادیان، معنویت از پشتوانه‌ای برخوردار شد که بسترهای معرفتی آن وحی و متون مقدس بود و شک و تردید در آنها راهی نداشت. این پشتوانه در طول تاریخ تبدیل به تفکری شد که در منابع اسلامی، اغلب این معرفت را «حکمت مبتنی بر ایمان» نامیده‌اند؛ حکمتی که از قبل تمام تدابیر معرفتی آن تنظیم شده و احتیاجی به منابع معرفتی بشری نیست؛ چراکه منابع معرفتی بر پایه ادراک حسی، یاد، درون‌نگری، عقل و گواهی استوار است، اما معرفت مبتنی بر ایمان که در میان سنت‌گرایان به «معرفت قدسی» تعبیر می‌شود، پیوسته رابطه‌ای با آن حق اصیل و اولی دارد که از سرچشمه‌های عالم قدسی سیراب می‌شود. عقل شهودی - اشراقی چنان با معنویت گره خورده است که آموزه‌های عقل استدلالی در آن هیچ راهی ندارد. گرایشهای معنوی معمولاً با آموزه‌های دینی توأم است. آموزه‌هایی که به نوعی طریقت را دربر دارد و در بطن آن انکشاف معرفت باطنی است. معنویت اسلامی اساساً رهیافتی

باطنی - رمزی است که هدف از آن، کنار زدن پرده حجاب و غفلت و تحقق «علم قدسی» و «معرفت قدسی» است.

یکی از کسانی که سخت دلبسته این نوع معرفت و معنویت بوده، دکتر سیدحسین نصر است. آموزه‌های معرفتی - معنوی او حاصل تحقیقات و تجربیاتی است که در دامن دو وجه دنیای معاصر ما، یعنی سنت و مدرنیته به دست آمده است. نصر از کسانی است که عنصر معنوی در فرهنگ اسلامی را برای مواجهه با غرب کافی می‌داند و رمز مشکلات گذشته و اکنون مسلمانان را در فراموشی این عنصر می‌داند. او همچنین شیفته عرفان اسلامی است و همه مسائل بشری را تحت پناه آن می‌بیند. دغدغه فکری او دفاع از سنت ایرانی - اسلامی است. او از آموزه‌های اشراقی در جهت تکمیل باورهای خود بسیار تأثیر پذیرفته است. مجموعه تأملات نصر، به طور کلی، در یک افق به سرانجام می‌رسد و آن «معرفت قدسی مبتنی بر معنویت» است. در این مجموعه نخست در مقاله‌ای نسبتاً جامع زندگی و آرای دکتر نصر مورد بررسی و تبیین قرار گرفته و سپس گفتگوهایی که با ایشان انجام داده‌ام، آورده شده است.

سنجش سخن نصر در معرفت قدسی

زندگی و آرای نصر

دکتر سیدحسین نصر - استاد فعلی دانشگاه جورج واشنگتن - یکی از مهم‌ترین پژوهشگران زمینه‌های مطالعات اسلامی و مطالعات تطبیقی ادیان است. وی تاکنون بیش از پنجاه کتاب و پانصد مقاله پژوهشی به زبانهای متعدد منتشر کرده است. شخصیت دکتر نصر چنان است که از مقبولیتی خاص در عالم غرب و اسلام برخوردار باشد و عموماً دانشگاه‌های معتبر و کنفرانسهای بین‌المللی از او دعوت به عمل بیاورند. تبار فکری نصر حاصل بیش از پنجاه سال تدریس و تحقیق علمی است.

سیدحسین نصر در ۱۹ فروردین ۱۳۱۲ در تهران متولد شد. پدرش دکتر سیدولی‌الله نصر، پزشک، ادیب، نماینده مجلس و وزیر فرهنگ و رئیس دانشکده‌های ادبیات و پزشکی و حقوق دانشگاه تهران و مدتی نیز رئیس دانشسرای عالی بود. نصر دوره‌های آموزشی مسائل اسلامی - ایرانی را نزد پدر و برخی دیگر از آگاهان فراگرفت. این آموزه‌ها به نوعی بنیانهای فکری و آهنگ رشد و الگوهای اندیشه‌ای وی را مشخص کرد.

سال ۱۳۲۴ به آمریکا رفت و از انستیتو تکنولوژی ماساچوست (MIT) در رشته فیزیک و ریاضیات لیسانس گرفت. سپس در سال ۱۳۳۵ از دانشگاه هاروارد در رشته زمین‌شناسی و ژئوفیزیک درجه فوق‌لیسانس دریافت کرد و در سال ۱۳۳۷ دکتری خود را در تاریخ علوم و فلسفه اخذ نمود.

سیر فکری نصر قابل توجه است، چراکه نخست آموزشهای اسلامی - ایرانی را فراگرفت و به همین جهت تمایل داشت سرشت واقعی فیزیک را درک کند؛ اما وقتی که سخنرانی برتراند راسل، فیلسوف انگلیسی (۱۹۷۰-۱۸۷۲) را شنید که «بسیاری از فیلسوفان برجسته غرب اعتقاد نداشتند که نقش علوم به‌طور کلی و فیزیک به‌طور خاص، کشف سرشت و ماهیت فیزیکی واقعیت بوده است»^۱ شگفت‌زده شد.

فضای سخت القای پوزیتیویستی انستیتو وی را دچار تردید کرد و همچنین عدم رضایتش از فیزیک سبب شد که به رشته فلسفه و تاریخ علوم روی آورد. عنوان پایان‌نامه او «مفهومهای طبیعت در تفکر اسلامی در قرن چهارم هجری: پژوهشی درباره مفهومهای طبیعت و شیوه‌های به‌کار برده شده در مطالعه آن به‌وسیله اخوان‌الصفاء، بیرونی و ابن‌سینا» بود که با عنوان «نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت» (Conception of Nature in Islamic Thought) به فارسی منتشر شد. نصر تصمیم گرفت که به مطالعه گسترده‌ای در زمینه علوم انسانی بپردازد، از این‌رو در همان زمان که در ام.آی.تی (MIT) بود، در درسهای جورجیو دسانتیلانا (۱۸۶۳-۱۹۵۲)، تاریخ‌نگار علوم و فلسفه‌دان معروف، حاضر گردید و تحت تعلیم او فلسفه یونان، قرون وسطی، تعالیم هندوئیسم و همچنین نقدهایی

1. In Quest of the Eternal Sophia, «in the Complete Biography of the Works of Seyyed Hossin Nasr From 1958 through April 1993», edited by Mehdi Aminrazavi and Zailan Moris, (Kuala Lumpur, Malaysia: Islamic Academy of Science, 1994)

بر اندیشه غرب را فرا گرفت. استاد مزبور برای اولین بار نصر را با آثار یکی از مهم‌ترین نویسندگان سنت‌گرای غرب در قرن معاصر، یعنی رنه گنون (۱۸۸۶-۱۹۵۱)، آشنا کرد.

آثار گنون که چارچوب و مبانی سنت‌گرایانه داشت، تأثیری عمیق بر نصر گذاشت. از موفقیت‌های او در این دوره، مطالعه آثار کوماراسوامی (۱۸۷۷-۱۹۴۷)، متخصص تاریخ هنر و فیلسوف سیلانی، بود. در طی این مطالعات، نصر با دیگر سنت‌گرایان غرب، به‌ویژه فریتوف شوان (۱۹۰۷-۱۹۹۸)، تیتوس بورکهارت (۱۹۰۸-۱۹۸۴) و مارتین لینگز (۱۹۰۹-۲۰۰۷) آشنا شد و این امر بر اندیشه و روحیات معنوی او تأثیری ژرف و دیرپای گذاشت.

این اندیشمندان هر یک او را با دنیای معنوی شرقی، هندو و دنیای سنتی غربی آشنا ساختند. نصر درباره مجموعه این تأثیرات می‌نویسد: «آشنایی با هند و تا اندازه کمتری با خاور دور، همراه با انتقاد نویسندگان سنتی غربی از جهان مدرن، بیش از هر چیز دیگر به زدودن غبار الگوهای اندیشه مدرن غربی از ذهن و روح من کمک کرد».^۱ در دوره تحصیل در هاروارد، نصر به کشورهای اروپایی، به‌ویژه فرانسه، سوئیس، بریتانیا، ایتالیا و اسپانیا سفر کرد و کوشید تا گستره آفاق فکری - معنوی‌اش را توسعه دهد. همچنین سفری به مراکش داشت که از جهات معنوی بسیار ارزشمند بود، چراکه سخت دلبسته تصوفی شد که در قالب تعالیم و کردار شیخ احمد العلوی (شیخ بزرگ الجزایری) تبلور یافته بود.

دکتر نصر در سال ۱۳۳۷ به ایران بازگشت و با مرتبه دانشیاری فلسفه و تاریخ علوم در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تدریس را

آغاز کرد. وی جوان‌ترین مدرس آن دانشگاه بود که مرتبه استادی کامل را احراز کرد. نصر از موقعیت و مرتبه ممتاز علمی استفاده کرد تا تحولی بنیادین در جهت تقویت و رشد برنامه‌های آموزشی رشته فلسفه دانشگاه تهران ایجاد کند؛ چراکه برنامه‌های درسی این دانشگاه نیز مانند دیگر دانشگاه‌های ایران تحت نفوذ فرهنگ دانشگاه‌های فرانسه بود. لذا حرکت مهمی را در تعلیم فلسفه اسلامی آغاز نمود. وی مهم‌ترین آموزه‌های فکری این تعالیم را از فیلسوفانی مانند ابن‌سینا، سهروردی، ملاصدرا و ابن‌عربی دریافت کرد و سعی در بازخوانی اندیشه‌های آنها داشت. او معتقد بود که فیلسوفان مسلمان - مخصوصاً فارابی و ابن‌سینا - تلاش اندیشمندانه خود را در ایجاد فلسفه اصیل اسلامی، با فلسفه مشاء آغاز کردند و سپس سهروردی مکتب اشراقی فلسفه اسلامی را به وجود آورد که تا حدی متأثر از برخی آثار دیرین ابن‌سینا بود و نهایتاً سنت فلسفی اسلامی با ملاصدرا به کمال رسید.

دکتر نصر در آثاری که درباره فلسفه اسلامی به زبانهای غربی و فارسی نگاشته، ضمن پرداختن به فیلسوفان مشایی نظیر ابن‌سینا که در غرب نفوذی داشته و در درک تاریخ فلسفه غرب اهمیت دارند، بر کل سنت عقلی اسلامی پای می‌فشارد و اثبات می‌کند که برخلاف نظر بسیاری از پژوهشگران غربی، فلسفه اسلامی نه تنها هیچ‌گاه دچار انحطاط و نابودی نگشت، بلکه دو مکتب عمده، یعنی مکتب عرفانی تصوف ابن‌عربی و فلسفه اشراقی سهروردی به دنبال دوران اول (که تا چند دهه اخیر تنها دوره مورد توجه دانشمندان غربی بود)، پدید آمدند که اهمیت‌شان برای تمدن اسلامی کمتر از فلسفه مشایی نیست؛ لذا می‌توان نتیجه گرفت که آموزه‌های فلسفی - عرفانی نصر از هستی‌شناسی ابن‌سینا، حکمت اشراق سهروردی و حکمت الهی ملاصدرا و عرفان ابن‌عربی اخذ شده است و این میراث، او را به مکاشفه‌ای عقلانی رهنمون ساخته است.

نصر بر این باور است که «مسلمانان با دست یافتن به فلسفه و قسمت عمده‌ای از علوم یونانیان و ایرانیان و هندیان که در دسترس ایشان قرار گرفته بود، رفته‌رفته به ایجاد چشم‌اندازهای عقلی خاصی نایل آمدند که از همان زمان تاکنون بر افق تمدن و فرهنگ اسلامی تسلط دارد. مذاهب فقهی و طرق تصوف هر یک جداگانه در قرن سوم اسلامی استقرار پیدا کرد؛ و وحی اسلامی که تا آن زمان، هنوز از مبدأ و آغاز خود دور نشده بود و بنابراین به صورت کلی و آمیخته بود، حالت تبلور پیدا کرد، اجزای آن هر یک عنوان خاصی برای خود به دست آورد. به طریق مشابهی، چشم‌اندازهای گوناگون عقلی، پس از گذشت چند قرن، غذایی را که میراث عظیم جهان قدیم فراهم آورده و به زبان عربی درآمده بود، با نظریات اسلامی درهم آمیخت و جذب کرد؛ از این میان مکاتب مختلف علم و هنر و فلسفه تأسیس شد».^۱

اما نصر رویکرد دیگری نیز به این قبیل مسائل دارد و آن رابطه‌ای میان فلسفه و دین، یا به عبارتی عقل و وحی است. او هیچ تعارضی میان فلسفه اصیل و دین نمی‌بیند و با تفسیر عرفانی از دین، فلسفه حقیقی را همان حکمت‌های اشراقی و ذوقی می‌داند. او می‌گوید: «هرگاه عقل به جنبه استدلالی خود محدود شود، چنانکه در اکثر مکتب‌های فلسفی جدید این امر به وقوع پیوسته است، و از سوی دیگر وحی به جنبه ظاهری و صوری خود محدود شود و حقایق عرفانی و باطنی دین انکار گردد، دیگر آمیزش و وفاق فلسفه و دین امکان‌پذیر نیست».^۲

به نظر نصر، اشتباه بنیادین انسان عصر مدرن این است که مبنای نظام

۱. سیدحسین نصر، سه حکیم مسلمان، ترجمه احمد آرام، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲، ص ۶.

۲. همان، معارف اسلامی در جهان معاصر، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۷۱، ص ۹۹.

فکری خویش را صرفاً واقعیت جهان خارجی و محسوس قرار داده است. واقعی ندانستن معنویت و پوچ گرایی و نسبیت گرایی که از ویژگی های جهان مدرنیته است، از نتایج آن اشتباه است. برعکس، در محور اصلی تمام سنت ها، واقعیت به مثابه حقیقت است که اصل آن حقیقت مطلق است. بر این اساس هر چه غیر از اوست، تنها واقعیتی نسبی دارد و مطلق نیست. به تعبیر دیگر، اساس حکمت این است که حقیقت مراتبی دارد که از خداوند شروع می شود و طی مراحل چندگانه به فروترین مرتبه واقعیت، که عالم طبیعت باشد، می رسد. این اشتباه اساسی تجدد یا مدرنیسم ناشی از این است که «انسان عصر مدرن از دو منبع معرفت مابعدالطبیعی، یعنی وحی و تعقل دست بریده و نیز از آن تجربه معنوی درونی، که تحقق ملموس و عینی مراتب بالاتر وجود را میسر می سازد، محروم است؛ از این رو خود را مقید و محصور به چنین جنبه ناقص و محدودی از واقعیت ساخته که ناگزیر خداوند را به منزله حق به بوته فراموشی سپرده است. از این گذشته، حتی اگر انسان متجدد ایمانش را به الوهیت کماکان حفظ کند، تصور خداوند، به منزله حق به هیچ روی با آن جهان بینی به لحاظ تجربی متعین که در آن زندگی می کند و مقدماتش را ندانسته یا اغلب ناخودآگاه می پذیرد، سازگار نیست».^۱ سپس نصر می گوید که برای نیل به این معرفت لازم است دو منبع همزاد یعنی عقل و وحی را بپذیریم تا به حکمتی که عقلانیت به بار می آورد و در قلب انسان نیز نهفته است، برسیم. در پایان نیز این نتیجه حاصل می شود که «انسان متجدد فهم رسایی از خداوند به مثابه حق، به معنی مطلق آن ندارد، بلکه به علت همین فقدان معرفت، از فهم کافی از نسبیت به مثابه حجاب نیز بی بهره است».^۲

۱. سیدحسین نصر، نیاز به علم مقدس، ترجمه حسن میاننداری، تهران، مؤسسه فرهنگی طه،

۱۳۷۹، صص ۳۱-۳۲.

۲. پیشین، ص ۳۳.

تمام رهیافت‌های فکری - فلسفی نصر منجر به این نتیجه می‌شود که خود او از آن چنین یاد می‌کند: «اگر مجبور بودم، به اصطلاح، دیدگاه فلسفی خود را خلاصه کنم، می‌گفتم که پیرو جاویدان خرد و نیز حکمت جهان‌روا هستم؛ یعنی آن خرد همیشگی که همواره بوده و همواره خواهد بود و در چشم‌انداز آن تنها یک واقعیت وجود دارد که می‌تواند بگوید «من». این خرد بر پایه یک متافیزیک کلی قرار دارد و در زمینه‌های کیهان‌شناسی، روان‌شناسی، هنر و غیره به کار بسته می‌شود. اما در عمل به این خرد جز با کمک تجلی جهانی عقل نمی‌توان دست یافت؛ یعنی با کمک سنت یا مذهب، که تنها اوست که می‌تواند وسیله لازم را برای کارساز کردن عقل در درون انسان فراهم آورد و او را قادر سازد که از طریق دانش دگرگون شود، تا آنکه خود به تجسم این خرد تبدیل گردد».^۱ از بیان نصر می‌توان این را دریافت که شریعت و سنت دو مقوله‌ای است که به بسترهای معرفتی پروژه فلسفی - عرفانی «جاویدان خرد» منتهی می‌شود. اما این مقولات در دیدگاه وی به چه معناست؟

براساس باور نصر، «شریعت» قانون الهی و بنیاد اساسی دین اسلام است؛ به این معنا که پروردگار، قانونگذار حقیقی و شارع نهایی است. «شریعت، تجسم اراده الهی در قالب تعالیم خاصی است که قبول آن تعالیم و به کارگیری آنها حیات هماهنگ و همخوان آدمی در دار دنیا و سعادت او در عالم آخرت را تضمین می‌کند».^۲ «شریعت»ی که نصر مدنظر دارد، بر زندگی خصوصی و عمومی بشر مستولی است و این تجسم الهی

۱. مهرزاد بروجردی، روشنفکر ایرانی و غرب، ترجمه جمشید شیرازی، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۷۷، ص ۱۹۱.

۲. سیدحسین نصر، آرمان‌ها و واقعیت‌های اسلام، ترجمه دکتر انشاءالله رحمتی، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۵.

به صورت تعالیم عینی و انضمامی است و برای آدمی از قبل برنامه‌ای را تعیین کرده است که «چگونه در موارد خاص زندگی این گونه باشد»، پس «شریعت با مدنظر قرار دادن تمامی جوانب فعل بشری، همه زندگی را قداست می‌بخشد و به آنچه دنیوی‌ترین فعالیت‌ها می‌نماید، فحوای دینی می‌بخشد».^۱

لذا شریعت وسیله‌ای برای انسجام بخشیدن به جامعه بشری است که حیات روزمره‌اش را معنایی دینی می‌بخشد و زندگی را به یک مرکز معنوی پیوند می‌دهد. «شریعت الهی به سان شبکه‌ای از احکام و نگرشهایی است که بر همه حیات بشری حاکم‌اند و در تمامیت خویش و به لحاظ ماهیت همه‌گیرشان می‌توانند انسان و جامعه را بر طبق اصل مسلط خود اسلام یعنی توحید، متحد سازند. شریعت وسیله‌ای است که به کمک آن، توحید در حیات بشری محقق می‌شود».^۲

نصر در باب محتوای شریعت نیز معتقد است که محتوای شرع الهی چنان‌که تعالیم سنتی اسلامی طی قرون بیان داشته است به دو گستره «عبادات» و «معاملات» تقسیم می‌شود.^۳ بنابراین شریعت تنها به مبانی عبادی و حیات دینی منتهی نمی‌شود، بلکه همه فعالیت‌های بشری، اعم از اخلاقی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را دربر می‌گیرد. جنبه‌های مربوط به «عبادات» بر اصلی‌ترین اعمال عبادی در اسلام مبتنی است، یعنی: نماز، روزه، حج، زکات، جهاد و... که از آنها با نام «فروع دین» یاد می‌شود. بنابراین «فضای دینی که این عمل در آن قرار می‌گیرد و پیوندی درونی که

۱. سیدحسین نصر، آرمان‌ها و واقعیت‌های اسلام، ص ۱۲۶.

۲. پیشین، ص ۱۲۱.

۳. همان، جوان مسلمان و دنیای متجدد، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۶،

تعالیم شریعت با حیات معنوی بشر دارند، عملی را که در غیر این صورت عملی دنیوی است، مبدل به عملی دینی می‌کند.^۱

جنبه دیگر که از آن یاد کردیم، «معاملات» بود؛ این جنبه نیز با «عبادات» مستقیماً مرتبط است. منظومه فکری نصر درباره شریعت، کل حیات و اعمال انسان را معنایی دینی می‌دهد که عمل او در نگاه به پروردگار، عملی خوشایند و به اندازه تکالیف مشخص دینی است که اجرای همگی این اعمال، به زندگی‌اش معنای خاصی می‌بخشد. نصر همچنین، در پاسخ به این پرسش که اجرای کامل شریعت، ابتکار عمل را از آدمی سلب می‌کند نیز معتقد است: «چنین انتقادی، از درک و فهم عملکردهای قانون الهی ناتوان است»؛^۲ چراکه این قوانین براساس سرشت طبیعی انسان تنظیم شده و قانونی است سرمدی و متعالی که آزادی اراده انسان را در انتخاب نیز در نظر می‌گیرد.

نصر بنیاد همه شریعت را در کتاب و سنت می‌داند و معتقد است که اصول کلی شریعت در قرآن کریم آمده و در احادیث و سنت نبوی شرح و بسط یافته است. منبع دیگری که در تفسیر شریعت از آن در برخی مکاتب فقهی یاد می‌شود، اجماع است. نصر معتقد است «خداوند شریعت را به آدمی وحی کرده است. به‌طوری که او می‌تواند از طریق شریعت، خود و جامعه‌اش را اصلاح کند. این انسان است که نیاز به اصلاح دارد، نه دین و حیانی خداوند. وجود شریعت در دنیا، به دلیل رحمت خداوندی در حق آفریده‌های خویش است، به‌طوری که حضرت او قانونی فراگیر برای آنها فرو فرستاده است تا از آن تبعیت کنند و بدین وسیله هم در این دنیا و هم

۱. سیدحسین نصر، آرمان‌ها و واقعیت‌های اسلام، ص ۱۳۲.

۲. پیشین، ص ۱۳۳.

در آخرت به سعادت نایل شوند. بدین سان شریعت، قانونی آرمانی برای فرد و جامعه بشری است.»^۱

بنابر باور نصر، که از آموزه‌های اسلامی اخذ شده است، انسان در منظومه شریعت‌مدار، کارگزار یا خلیفه خداوند بر روی زمین و عبد اوست. لذا تکمیل این دو وجه، طبیعت بنیادی انسان را می‌سازد، انسان باید مطیع باری تعالی باشد و «باید بی چند و چون یک‌سره بر مشیت و اراده خداوند گردن بنهد، برای زندگی خویش و نحوه تحقق بخشیدن به خواست و مشیت او در نظم مخلوق از او هدایت و دستور بگیرد.»^۲ بنابراین، انسان کارگزار خداوند در این جهان است، «پل میان، ملک و ملکوت و واسطه و ابزاری است که مشیت خداوند از طریق آن در این جهان تحقق و تبلور می‌یابد.»^۳

اسلام، انسان را موجودی می‌داند که دارای عقل و اختیار است و «انسان را همچنان بر آن فطرت ازلی ای می‌داند که خداوند در سرشتن آن عقل و بصیرتی به انسان داد تا دریابد که خداوند رب و یگانه اوست.»^۴ نصر بنیانهای معرفتی خود را درباره اختیار انسان، از وحی و قرآن دریافت می‌کند و معتقد است «انسان همواره در طلب بی‌نهایت و در جستجوی معنی است. آزادی معنوی، خصلت و غایت هستی اوست.»^۵ «در اسلام به هیچ‌وجه امکان گریز از این آزادی نیست. خداوند ما را به عنوان موجودات بشری خلق کرده است. ما با خداوند میثاق ازلی بسته‌ایم و لذا

۱. سید حسین نصر، آرمان‌ها و واقعیت‌های اسلام، ص ۱۶۲.

۲. همان، جوان مسلمان و دنیای متجدد، ص ۴۴.

۳. پیشین.

۴. پیشین، ص ۴۵.

۵. همان، معارف اسلامی در جهان معاصر، ص ۳۵۰.

مستولیم که سهمی را که در این میثاق به عهده گرفته ایم، ایفا کنیم»^۱، نصر معتقد است برای اینکه این میثاق ایفا شود، بایست آزادی فراموش شده انسانی که اسیر شهوات نفسانی شده را تقلیل داده و یا از بین برد. بنابراین انسان «حامل بار امانت»^۲ است و لذا مانند گذشتگان خویش باید به آغاز و انجام خود بیندیشد.

بنابراین، انسان‌شناسی نصر، یک انسان‌شناسی متافیزیکی است. او انسان را موجودی می‌داند که دارای اصلی ثابت و لایتغیر است، لذا این انسان به دنبال معنی است و یا به عبارتی، او «معنی‌جو» است. البته معنی‌جویی که از عرفان نیز وام گرفته و نگاه منفی نسبت به انسان عصر مدرن دارد. نصر، انسان را «واسطه میان آسمان و زمین»^۳ می‌داند که «در قطب مخالف برداشت متجدد از انسان قرار دارد که انسان را مخلوق زمین و عاصی تجسم می‌کند که علیه عالم بالا شوریده و کوشیده است از نقش الوهیت به نفع خویش سوءاستفاده کند»^۴، در باور نصر، «انسان شورشگر»، «انسان پرومته‌ای یا پرومته‌وار» است. پرومته‌ای منسوب به پرومته است و اشاره به اسطوره پرومته در یونان باستان دارد که بر طبق آن، پرومته علیه خدا شورید و برخلاف خواست خدایان آتش را از آسمان ربود و به زمین آورد. نصر، انسان عصر مدرن را انسان پرومته‌وار می‌داند، از آن حیث که چنین انسانی نه تنها دعوی استقلال از مبدأ را دارد و خدایان را از صحنه حیات آدمی خارج نموده است، بلکه علیه «عالم بالا» شوریده و مانند نیچه شعار «خدا مرده است»

۱. سیدحسین نصر، جوان مسلمان و دنیای متجدد، ص ۴۹.

۲. همان، معارف اسلامی در جهان معاصر، ص ۲۵۱.

۳. همان، معرفت و معنویت، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۱، ص ۳۲۶.

۴. پیشین.

سر می‌دهد. در مقابل این نگرش، نصر «انسان خلیفه‌الله» (Prontifical) را مطرح می‌کند و این همان «انسان سنتی است و در جهانی زندگی می‌کند که هم یک مبدأ کلی دارد و هم یک مرکز کلی. او با آگاهی کامل از مبدأ کلی هستی، که ظرف کمال خرد اوست، زندگی می‌کند و می‌کوشد تا خلوص و تمامیت اولیه‌اش را سرمشق قرار دهد، از نو تحصیل کند و به خود و دیگران انتقال دهد. همچنین در دایره‌ای زندگی می‌کند که همیشه از مرکز آن آگاه است و می‌کوشد در حیات، فکر و اعمالش به آن مرکز برسد. انسان خلیفه‌الله بازتاب مرکز کلی هستی بر محیط و پژواک مبدأ کلی در دوره‌های بعدی زمان و نسل‌های تاریخ است. انسان، به تعبیر اسلامی، جانشین خداوند (خلیفه‌الله) بر روی زمین است، برای اعمالش در پیشگاه خداوند مسئول بوده و قییم و حافظ زمین است؛ زمینی که حق سلطه بر آن به وی داده شده است، مشروط به اینکه به خودش به عنوان آن شخصیت که در این جهان است، ولی بر «صورت خداوند» آفریده شده، یعنی یک موجود متخلق به اخلاق الهی که در این عالم زندگی می‌کند، ولی برای جاودانگی آفریده شده است، وفادار بماند.»^۱

اما انسان امروزی شورش کرده است، درک و فهم امر قدسی را از کف داده و در ناپایداری و بی‌قراری مستغرق شده است. این شورش از دوره رنسانس آغاز و به مرتبه‌ای دون شأن انسان ختم شد. نصر چند عامل و بستری را برای شورش علیه «عالم بالا» توصیف می‌کند: «یکی از این عوامل، تفکیک زیاده از حد، میان انسان به عنوان محل استقرار آگاهی یا «من» و عالم هستی به عنوان «نا - من» یا یک قلمرو واقعیت که انسان با آن بیگانه است، بوده است.»^۲

۱. سیدحسین نصر، معرفت و معنویت، ص ۳۲۶.

۲. پیشین، ص ۳۲۹.

البته این نگرش تفکیک زیاده از حد روح از جسم در الهیات مسیحی وجود داشت که زمینه طغیان علیه این دیدگاه نیز فراهم شد و باعث شد که بسیاری به منظور کشف طبیعت و مفاد ایجابی بدن، مفهوم الهیات مسیحی یا به عبارتی قرون وسطایی را انکار کنند و این انکار منجر به نگرش جدیدی که می‌توان آن را «بدن‌پرستی» نامید در دوره رنسانس شد. از عوامل دیگر شورش علیه «عالم بالا» می‌توان به «از میان رفتن وحدت سلسله مراتب معرفت که معلول افول جنبه ذوقی سنت در جهان غرب است»، اشاره کرد.^۱

این رویکرد منجر به «تهی شدن علوم طبیعت از معنا و مفاد باطنی شد و شرایط لازم را برای ظهور شکاکیت و لادری‌گری آمیخته با تنفر از حکمت در شکل مسیحی‌اش و فقدان معرفت مبتنی بر یقین به وجود آورد که خود نتیجه فروکاسته شدن حقیقت وجود به یک مفهوم ذهنی و نفی پرتوهای وحدت‌آفرین و تقدس‌بخشی آن بود.»^۲ در نتیجه این ظاهری ساختن تفکر مسیحی، که دنیوی کردن علوم جهان‌شناختی در قرن هفدهم را به دنبال داشت، نتیجه بومی کردن انسان مسیحی به عنوان یک شهروند کاملاً راضی در حیاتی کاملاً دنیوی بود.

نصر از عامل انقلاب فکری قرن هفدهم نیز یاد می‌کند: «انقلاب علمی قرن هفدهم نه فقط مفهوم عالم، بلکه مفهوم انسان را نیز ماشینی کرد، عالمی خلق کرد که انسان خود را در آن بیگانه یافت.»^۳ علم‌پرستی قرن هفدهم در نتیجه موفقیت آشکار «فیزیک نیوتنی» بود که منجر به انسان‌شناسی‌هایی شد که تا به امروز یک فیزیک منسوخ را سرمشق قرار

۱. سیدحسین نصر، معرفت و معنویت، ص ۳۳۰.

۲. پیشین.

۳. پیشین، ص ۳۳۱.

داده‌اند. نصر، همچنین «انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی اگوست کنت» را همچون جهل یا مشخصه «دوران ظلمت» که به عنوان علم جلوه‌گر شده و فروخته می‌شود، توصیف می‌کند.

نصر، هگل را نیز از دسته شورشیانی می‌داند که باعث شده با طرح نظر تبدیل ثبات به تغییر و تحول و فراشد دیالکتیکی، «نه فقط انسان را از تصور ثبات، که ویژگی بنیادی مفهوم سستی را از انسان است، محروم داشت، بلکه در انسانی کردن الوهیت نیز که به مرحله نهایی دنیوی شدن حیات انسان متجدد منتهی شد، نقش بارزی داشت. هگل آگاهی متناهی انسان را با آگاهی نامتناهی الهی برابر گرفت.»^۱ یکی دیگر از عصیان‌گران بر سنت که نصر از آن نام می‌برد، دکارت است که شاید بتوان گفت سردهسته طغیان‌گرانی بود که از لحاظ فلسفی علیه «عالم بالا» شوریدند، با وجود اینکه هنوز مسیحی معتقدی بود. او در جستجوی تفکر نوینی برای معرفت یقینی بود، لذا به جای استفاده از عقل شهودی و اشراقی، همانند برخی از فیلسوفان که نصر از آنها سخن آورده است، از عقل صرفاً استدلالی بهره گرفت و جمله معروف «می‌اندیشم، پس هستم» را سر داد و مانند پتکی بر سر انسان کوفت. دکارت به برتری فاعل شناسا بر موضوع شناسایی معتقد بود. نصر این گسست معرفتی را سرآغازی می‌داند و می‌گوید: «دکارت در این قول که من می‌اندیشم پس هستم، به آن من الهی اشاره ندارد که حدود هفت قرن پیش از دکارت، از زبان منصور حلاج اظهار داشته است: من حق هستم (اناالحق)؛ یعنی آن خود الهی که فقط او می‌تواند بگوید «من». این خود فردی و بنابراین، از منظر عرفانی، خود و همی دکارت بود که تجربه و آگاهی‌اش از تفکر را بنیاد همه معرفت‌شناسی و وجودشناسی

و منبع یقین قرار داد.^۱ نصر معتقد است که اگر دکارت می گفت تفکر و آگاهی من، خود دلیل آن است که خدا هست، به همان دیدگاه فلسفه سنتی می پیوست و اصل وجودشناسی را در فلسفه حفظ می کرد. پس بدین سان، عقل شهودی که منبع آن وحی است، از انسان جدا شد و انسان خود مغرورانه خواست اعمالش را انجام دهد و دیگر به وحی کاری نداشت. لذا این جداافتادگی باعث شد «معرفت و علم از این پس کاملاً از امر قدسی جدا شدند».^۲

نصر اکثر این طغیان گران را که علیه «عالم بالا» شوریده اند، نام می برد و کردارشان را نیز مطرح می کند و معتقد است: علم مبتنی بر تصور ماشین گرایانه از عالم هستی که گاليله و کپلر و نیوتن پدید آورده اند، شک هیومی و موضع لادری گرایانه کانتی، مکاتب هگل و مارکس که واقعیت را بر صیورورت دیالکتیکی و خود تغییر مبتنی ساختند و بصیرت ثابت به اشیا را به بصیرتی بی ثبات و دائم التغییر تبدیل کردند؛ همچنین تفاسیر برخی از الهی دانان در آلمان قرن نوزدهم و تفاسیر چپ گرایانه لادری و تحصیل گرایی کنت و «تجاوزهای مدرنیسم»^۳ و فلسفه تحلیلی دوران معاصر، همگی «فلسفه های یاوه»^۴ هستند که «مراحل پایانی برنامه نابودی کامل کیفیت قدسی معرفت را عملی می سازند. این امر یا از طریق جدا ساختن کامل دین و جستجوی امر قدسی از استدلال و منطق، و یا از طریق تهی ساختن زبان و فرایندهای فکری که البته مرتبط با زبان اند، از هر گونه معنا و مفادی دارای مرتبه مابعدالطبیعی اجرا

۱. سیدحسین نصر، معرفت و معنویت، ص ۹۹.

۲. پیشین، ص ۱۰۰.

۳. پل فیروزه (نشریه)، سال دوم، شماره ۵، (پاییز ۱۳۸۱)، ص ۱۰۱.

۴. سیدحسین نصر، معرفت و معنویت، ص ۱۰۳.

می‌شود.^۱ جستجوی انسان نوعاً متجدد در واقع، در جهت این بوده است که «خدایان را در هر جا که یافت، به قتل برساند»^۲ و انسان را به یک هویت بدون وجه و صورت که صرفاً در تلی از خاک تشکیل شده است، تنزل دهد.

بنابراین «فریاد نیچه که خدا مرده است، همان‌طور که تاریخ قرن بیستم به انحای متعدد موفق به اثبات آن شده است، معنایی جز این نمی‌تواند داشت که انسان مرده است؛ ولی در واقع، پاسخ به نیچه این نیست که بگوییم انسان به معنای واقعی کلمه مرده است، بلکه باید گفت انسان عاصی که تصور می‌کرد می‌تواند در یک دایره بدون مرکز زندگی کند، مرده است.»^۳ نصر با تمام این طغیانها و شورشهایی که علیه «عالم بالا» صورت گرفته و عالم پاره‌پاره‌ای بر جای گذاشته‌اند، امیدی دیگر می‌دهد و می‌گوید: «اما از آنجا که خداوند هم مهربان و هم عادل است، ممکن نیست نور عقل به‌طور کامل در محاق بیفتد و این یأس و نومیدی نمی‌تواند فصل‌الختم انسان معاصر باشد.»

پس با ارائه این مسیر که نصر از آن یاد می‌کند و البته این مسیر برگرفته از آموزه‌های قرآنی و اسلامی است، انسان بایست به بازایی «امر قدسی» و «احیای سنت» اهتمام کند که نتیجه این تلاش، رسیدن به «حکمت خالده» است. اصطلاح «سنت» در منظومه فکری نصر مفهومی است که در «تمدن غربی در حین مرحله نهایی تقدس‌زدایی از معرفت و از عالمی که انسان متجدد را احاطه کرده است، مورد توجه قرار گرفت. بازایی سنت نوعی تاوان کیهانی بود؛ هدیه‌ای از بارگاه الهی (Divine empyrean)

۱. سیدحسین نصر، معرفت و معنویت، ص ۱۰۲-۱۰۳.

۲. پیشین، ص ۱۰۳.

۳. پیشین، ص ۳۰۶.

که رحمتش درست در لحظه‌ای که همه چیز از دست رفته می‌نمود، اظهار مجدد حقیقتی را که لب و گوهر سنت است، ممکن ساخت. تنسيق منظر سنتی پاسخ امر قدسی، که هم مبتدا و هم منتهای حیات بشر است، مرثیه تقدیر شوم انسان متجددی بود که در عالمی تهی شده از امر قدسی و بنابراین، تهی شده از معنا، ره گم کرده بود.^۱

پس در نظر نصر بایست «این حقیقت را از نو به بیان آورد و به نام سنت تنسيق کرد. کاربرد این اصطلاح و توسل به مفهوم سنت به صورتی که در جهان معاصر دیده می‌شود، به یک معنا، خود نوعی ناهنجاری است که به موجب ناهنجاری‌ای که عالم متجدد من حیث هو را تشکیل می‌دهد، ضرورت یافته است.»^۲ اگرچه نصر معتقد است که «هنوز بسیاری از محافل فهم درستی از سنت ندارند و آن را با رسم، عادت، الگوهای فکری موروثی و مانند آن، خلط می‌کنند.»^۳ لذا به کندوکاوی در معنای سنت روی می‌آورد و معترف است که زبانهای سنتی واژه دقیقی منطبق با مفهوم سنت ندارند، چون در گذشته به آن احتیاج نبود و همه چیز در دامن یک تمدن سنتی بود. «اصطلاحات بنیادینی چون «ذرمه» در آیین‌های هندو و بودایی، «الدین» در اسلام، «دائو» در آیین دائو و مانند آن، پیوند ناگسستنی با معنای اصطلاح سنت دارند؛ ولی عین آن نیستند، هر چند که البته عوالم و تمدنهای پدید آمده از طریق آیین هندو، آیین دائو، یهودیت، مسیحیت و اسلام و همچنین هر دین اصیل دیگر یک عالم سنتی است. هر یک از این ادیان لب یا منشأ سنتی است که اصول آن دین را به حوزه‌های مختلف تسری می‌دهد.»^۴

۱. سیدحسین نصر، معرفت و معنویت، ص ۱۵۲.

۲. پیشین.

۳. پیشین، ص ۱۵۴.

۴. پیشین، ص ۱۵۵.